

## جریان‌شناسی نثر ادبی در دوره صفوی، با تکیه بر آثار نصیرای همدانی

دکتر سعید شفیعیون<sup>۱</sup>

مهسا رضایی<sup>۲</sup>

### چکیده

در میان زوایای تاریخ ادبیات فارسی، جریان انشانویسی و متعلقات آن به‌ویژه در دوره صفوی بسیار مهم و قابل تحقیق است. صرف نظر از این که هنوز بسیاری از اطلاعات ما در باب انواع ادبی منشور کلاسیکمان ناقص و بعضاً اشتباه است، باید گفت که در دوره مورد بحث، خلاف تصور رایج، جریان انشانویسی از مهم‌ترین فعالیت‌های ادبی به شمار می‌رفته و خلاف شعر که زمام اختیارش درست یا غلط بعضاً در دست عوام افتاده بود و مدعیانی بی‌وجه پیدا کرده بود، نثرنویسی شأن خود را هم‌چنان از لحاظ ادبی و اجتماعی حفظ کرده بوده؛ به گونه‌ای که بی‌هیچ ارزش‌گذاری باید گفت که انشاء هم‌چنان نشانه فضل و کمال حقیقی بود. برخی از ادبای این عصر مانند ظهوری ترشیزی، میرزا جلالا و طغرای مشهدی در حکم سلسله‌داران جریان نثرنویسی به شمار می‌آمدند که نصیرای همدانی از برجسته‌ترین ایشان است. از این شخص و آثار وی تا به امروز اطلاعات بسیار اندک و مغشوشی به دست رسیده است؛ به‌خصوص آن که به واسطه تشابه نام و تخلص و تقریب زمانی با شخصیت‌های ادبی دیگری درآمیخته است. تحقیق حاضر که در اصل کوششی است برای یافتن حلقه‌های مفقوده جریان‌های ادبی تاریخ ادبیات فارسی و شناخت و معرفی گم‌نامان بزرگ ادوار مهم این حوزه، مبتنی بر اطلاعات دست اول از آثار خطی نصیرا و منابع ادبی-تاریخی آن روزگار است. این پژوهش عملاً نخستین تلاش برای روشن شدن ابهامات زندگی و آثار این نویسنده دوره صفوی است که شاعر برجسته و سخته‌ای نیز در این دوره به شمار می‌آید.

**کلیدواژه‌ها:** نصیرای همدانی، عصر صفوی، احوال، شعر، منشآت، دیباچه، نسخه خطی.

saeid.shafieion@gmail.com

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول)

man-siasefid@yahoo.com

۲- کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

## ۱- مقدمه

با گذشت سالیان دراز از پژوهش‌های جدی و دانشگاهی در دو حوزه تاریخ ادبیات و نوع‌پژوهی، هنوز که هنوز است گام‌های استوار برداشته نشده و اغلب آنچه هست اگر به کلی فارغ از این دقیقه و دغدغه نباشد، یا تکرار کلیات و احیاناً توسعه تحقیقات استادان کهن میهنی است و یا عموماً طرح خام و ناتمام نظریه‌های جدید خارجی در تطبیق ناهمگون با ادبیات ماست. این‌ها تلاش‌های بعضاً نافرجام و باری به هر جهتی در تعریف و تبیین و طبقه‌بندی آثار و اصطلاحات و علوم ادبی است که عملاً دستاوردی قابل قبول و کارآمد ندارد و صرفاً دعوی پیشتازی در مسیر قافله آوانگاردگرایی و مُدمداری است.

اما آنچه به گمان ما برای این عرصه تحقیقی در اولویت است و جزو ضروریات به شمار می‌آید، بررسی‌های اصیل و عمیق تک‌نگارانه است که در حقیقت تشخیص حلقه‌های اتصال و گاه کشف نشانه‌های گم‌شده جریان‌های مشهور و مهجور ادبی فارسی است. بدیهی است که نقطه عزیمت این سیر پژوهشی، شناسایی آثار شاعران و نویسندگان است و گام پسین، تصحیح دقیق آن‌ها و نهایتاً تحقیق در جزئیات احوال و آثارشان است. از اینجا می‌باید با تجهیز نظری و برقراری نظامی شمول‌مند، جریان‌های ادبی را اعم از سنت‌ها، انواع، نقد و نظرات ادبی و امثالهم از طریق بررسی یک یک این تحقیقات رصد کرد و سرانجام به شکل پژوهش‌های جامع‌نگر و ژرف‌اندیشانه به عرض مخاطبان جدی رساند.

این مسأله، خاصه در تحقیقات ادبی قرن دهم تا دوازدهم قابل تأمل است؛ علی‌الخصوص آنکه ادبیات این دوره هم به لحاظ نفوذ و تأثیرگذاری اجتماعی و هم از منظر گستره جغرافیایی و دامنه زمانی اش مجموعه رنگینی از اطلاعات ذی‌قیمتی در باب گذشته ادبی ایران به دست می‌دهد. ضمناً باید گفت که تمایز نسبی ادبیات این عصر نسبت به ادبیات رایج پیش از خودش، به سبب برخورداری از مختصات تاریخ و فرهنگ قرون وسطایی و خصایص ادبی دوره کلاسیک هنوز حتی بر غالب اهل تحقیق و ادیبان روشن نیست و پژوهش‌هایی خرد و البته عمیق در این حوزه، می‌تواند بعضی نقاط تاریک و نکات باریک در باب ادبیات کهن پارسی را روشن و تبیین کند.

در بین زمینه‌های تحقیقی ادبیات این دوره از آثار متشورش بسیار غفلت شده است؛ بدین تصور که مرتبه آن بسا فروتر از آثار منظومش است و ذوقی چنان ندارد؛ به طوری که نهایتاً چنین شده که امروز

تقریباً هیچ آگاهی‌ای در باب کم و کیف صحیح این بخش از ادبیات و ادبیات این عصر نداریم. در حالی که باید گفت نثر این روزگار هم مانند شعرش در طرزهای مختلف و گونه‌ها و خرده‌گونه‌های متنوعی تجلی یافته است و استادان صاحب سبک و اسالیبی شناخته شده ایرانی و هندی در این عرصه جولان می‌دادند؛ مانند ظهوری ترشیزی، میرزا جلالا، طغرای مشهدی و نعمت‌خان عالی شیرازی از ایرانیان و از هندیان ابوالفضل علامی، عنایت‌الله کنبوی لاهوری و برادرش محمدصالح. نکته ظریف قابل ذکر در این میان آنکه این نوع نثرنویسان فنی، اغلب خود از شاعران طراز اول سبک هندی به شمار می‌آیند؛ مانند ظهوری ترشیزی، طغرای مشهدی، نصیرای همدانی و بیدل دهلوی. در میان محققان تنها صفا (۱۳۷۳، ج ۵: ۱۴۴۱-۱۶۰۲) است که تا حدی توانسته به اهمیت و معرفی جریان نثرنویسی در این روزگار پردازد و انواع آن را بر اساس موضوعات آن طبقه‌بندی کند. ضمن آن که نظر و پسند استاد ذبیح‌الله صفا نسبت به سایر استادان نسل پیشین نسبت به نظم و نثر دوره صفوی معتدل و منصفانه‌تر است و شناخت و آگاهی بیشتری در باب ادب این روزگار دارد، باید گفت به سبب اقتضائات آن روزگار و کمبود منابع و گذر کلی و سریع بر آثار و جریان‌های ادبی این دوره، بسیاری از اطلاعات و دیدگاه‌های تحقیقی ایشان نیاز به توسعه و جرح و تعدیل دارد. از این رو در مقاله حاضر به بررسی احوال و آثار یکی از استادان نثرنویسی خصوصاً در نگارش نوع ادبی «دیباچه» یعنی نصیرای همدانی پرداخته‌ایم. نثرنویس مشهور و شاعر عالم روزگار صفویه که البته در هند بسیار معروف‌تر از ایران بوده<sup>(۱)</sup> و خود نیز پیوسته بر این گمنامی و مجهول‌القدری‌اش در مطاوی آثارش تأکید دارد. شگفت آن که صفا (همان: ۱۰۳۳) با آن که انشای او را «استوار و زیبا» وصف کرده و منشآت وی را در آن زمان «سرمشق مهارت در ترسل» عنوان کرده، از او تنها در بخش شاعران این دوره نام برده است. آری افزون بر این نوع بی‌اعتنایی‌های شایع پژوهندگان جدی امروزمین به ادبیات دوره مورد بحث، شلختگی ادبای گذشته در نقل احوال خود و بزرگان‌شان باعث شده است تا آگاهی‌های ما از نصیرا و آثارش بسیار مغشوش و مبهم باشد؛ چنان که زندگی و آثارش با چند تن از معاصرانش در هم آمیخته است و جز با دستیابی به آثار وی و تصحیح و تحقیق آن‌ها هم چنان نمی‌توان به اطلاعات مستند و درستی رسید. ضمن آن که این دشواری‌ها را در پیشینه پژوهش و نقد منابع مورد اشاره قرار داده‌ایم، بی هیچ بزرگ‌نمایی باید گفت که در این مقاله با دستیابی به تمام آثار شناخته‌شده نصیرا و البته در دسترس، و تصحیح و تحقیق آن برای نخستین بار توانسته‌ایم به توصیف

و تشریح احوال و آثار نصیرای همدانی و جایگاه او در ادبیات فارسی به‌ویژه سبک موسوم به هندی دست یازیم.

#### ۱-۱- پیشینه پژوهش

در باب نصیرا و آثارش تا به امروز مقاله پژوهشی و کتاب مستقلی به چاپ نرسیده و آنچه هست شرح احوالی مختصر و نقل چند شاهد تکراری است در کتاب‌هایی مانند *تاریخ ادبیات صفا* (۱۳۳۳)، ج ۵: ۱۰۳۱-۱۰۳۵)، *بزرگان و سخن‌سرایان همدان* (درخشان، ۱۳۴۱: ۳۴۷-۳۴۸)، مدخل «نصیرای همدانی» در *تذکره پیمانه* (گلچین معانی، ۱۳۶۸: ۵۳۵-۵۴۱) و *دانشنامه ادب فارسی*، بخش ادب فارسی در شبه قاره (ضیایی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۲۵۵۲) و یا اشاراتی پراکنده و بسیار مجمل در مطاوی تاریخ ادبیات‌ها مثل *تاریخ نظم و نثر در ایران* از سعید نفیسی و یادداشت‌های مینوی و فهرست‌نویسان نسخ خطی مانند چارلز ریو و عارف نوشاهی و بعضاً کتب تراجمی چون *ریحانه الادب* که این چند فقره آخر به سبب خصلت تلخیصی و فقدان نظر تحلیلی و تکراری بودن مطالبشان مورد نقل و ارجاع در این مقاله قرار نگرفتند. البته گلچین معانی (۱۳۶۹، ج ۲: ۱۴۴۱) بار دیگر در ضمن شرح حال یکی از هم‌نامان وی، خواجه نصیرالدین، به نصیرا اشاره کرده و نکاتی را در نقد یکی دانستن این دو نفر توسط برخی تذکره‌نویسان متذکر شده و به‌کل معتقد است که بر خلاف خواجه نصیرالدین همدانی، نصیرای امامی همدانی هرگز به هند نرفته است.

#### ۲-۱- نقد منابع

قدیمی‌ترین منبعی<sup>(۲)</sup> که در آن از نصیرا سخن به میان آمده، *تذکره خیرالبیان* است که از نصیرا چند اطلاع بدیع به دست داده است. مواردی مثل مهاجرت وی از همدان به شیراز برای طلب علم و دیگر تلمذش نزد شاه تقی‌الدین محمد که در سایر منابع قدیم و جدید نیافتیم (ملک‌شاه سیستانی، ۱۳۸۶: ۳۲۵).

دومین منبع *تذکره عرفات العاشقین* (اوحدی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۴۴۲۸) است. او در آنجا بدون ذکر مبدأ، به مهاجرت نصیرا به اصفهان برای طلب علم در اوان جوانی اشاره می‌کند. اوحدی (همان: ۴۴۲۲-۴۴۲۳) همچنین در شرح حال خواجه نصیرالدین بن خواجه محمود همدانی اطلاعات قابل توجه و مستندی آورده است که تذکره‌نویسان بعدی با بی‌اعتنایی به مطالب وی احوال و آثار این دو

تن را با یکدیگر در آمیخته‌اند. همین‌جا باید گفت که با وجود دست کم چهار سال تأخیر زمانی عرفات نسبت به خیرالبیان، در باب نصیرا مطالب اوحدی بلیانی به احتمال قوی قدیم‌تر از مطالب ملک‌شاه سیستانی است؛ بدین قرینه که در اوصافی که وی از نصیرا دارد، وی را «جوانی [...] در اواخر حسن» توصیف می‌کند.

سومین منبع کهن و مهم که مطالب تازه و مستندی در باب نصیرای همدانی نقل کرده است، تذکره نصرآبادی (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۲۴۱) است. نصرآبادی برای نخستین بار زادگاه دقیق نصیرا را مشخص می‌کند و تسلط وی به علوم، به‌خصوص ریاضی را گوشزد می‌کند و همچنین به نقل از دایی خود به هم‌نشینی نصیرا با شیخ بهایی و محبت بسیار شیخ نسبت به وی اشاره می‌کند. از نام دیوان و تاریخ فوت وی هم او اول کس است که یاد می‌کند. خوشگو پس از ذکر قول نصرآبادی به‌ناگاه احوال وی را با نصیرای شیرازی خلط می‌کند و می‌گوید که وی اواسط عمر به هند آمد و جزو برکشیدگان شاه‌جهان شد. سپس قطعه‌تعمیه تاریخ فتح بلخ نصیرای شیرازی را در ۱۰۵۶ توسط شاه‌جهان به حساب نصیرای همدانی گذاشته و نیز خطبه شاه‌جهانی را هم از او دانسته، زمان مرگ او را سال اول سلطنت اورنگ زیب، ۱۰۶۹، گفته است (برای نصیرای شیرازی رجوع کنید: شاه‌جهان‌نامه، بی‌تا، ج ۲: ۴۰۷-۴۰۸ و پادشاه‌نامه، ۱۸۶۸م، ج ۲: ۵۶۶).

تذکره ریاض‌الشعراى واله داغستانی که سهم عمده‌اش رونویسی از تذکره عرفات‌العاشقین است، چیز قابل توجهی ندارد جز اینکه نویسنده‌اش احتمال داده که هر سه شاعر یعنی نصیری، خواجه نصیرالدین همدانی و نصیرای همدانی یکی باشند (داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۲۷۵). شاید از همین روست که بیت ذیل را که اوحدی (۱۳۸۹، ج ۷: ۴۴۲۴) ذیل شواهد خواجه نصیرالدین همدانی آورده، در بین اشعار نصیرا نقل کرده است (داغستانی، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۲۷۶):

به آن رسید که با بخت من شود یک‌رنگ ز بس که زلف تو در آفتاب می‌گردد

تذکره آشکده (آذر بیگدلی، ۱۳۷۸: ۹۸) اطلاعات بسیار مختصری در باب موطن و دانش نصیرا آورده است. در تذکره بهارستان سخن ظاهراً برای اول‌ماده تاریخ منظوم فوت نصیرا آمده است (صمصام‌الدوله، ۱۳۸۸: ۴۲۳). مابقی تذکره‌ها سخن تازه‌ای جز نقل چند اشتباه ندارند مثل تذکره آفتاب عالم‌تاب (اختر هوگلی، ۱۳۹۲: ۷۲۶) که مرگ وی را ۱۰۰۳ و او را از شعراى دوره شاه عباس ثانی نقل می‌کند.

شایان ذکر آن که بر ما هنوز معلوم نیست که گلچین معانی (۱۳۶۸: ۵۳۶) چرا تا این حد اصرار دارد که «نصیرای همدانی هرگز به هند نرفته است و بیتی درباره هند در دیوانش نیست»؛ در حالی که ابیات در توصیف هند، در دیوان نصیرا که دست کم دو نسخه‌اش هم در دسترس ایشان بوده، به صراحت آمده است. البته باز هم شگفت‌انگیز است که گلچین معانی (۱۳۶۹، ج ۲: ۱۴۴۱) معتقد است که ابیاتی از خواجه نصیرالدین همدانی در تذکره‌ها به اشتباه به نصیرای همدانی نسبت داده شده و «فهرست‌نویسان دیوان نصیرالدین محمود را به غلط از نصیرا دانسته‌اند». عجیب آن که به جز فهرست نسخه‌های کتابخانه ملی که دیوان نصیرا را به نصیرالدین بن مسعود بروجردی همدانی نسبت داده‌اند، همه فهرست‌های مورد مطالعه ما آن را از نصیرای همدانی دانسته‌اند. ظاهراً تنها یک رساله فلسفی به زبان عربی با نام «الجبر و التفویض» به خواجه نسبت داده شده و البته سال مرگش همان سال مرگ نصیرا یعنی ۱۰۳۰ عنوان شده است. به هر روی ما نیز مانند صفا (۱۳۷۳، ج ۵: ۱۰۳۳) بنا به قراین متعددی منبعث از آثار منظوم و مثنوی معتقدیم که نصیرا قطعاً به هند رفته است؛ اما در این باب که از ستاینندگان اکبرشاه بوده باشد، با صفا هم‌داستان نیستیم، چون گواهی بر این امر در دست نداریم. صفا (همان‌جا) به درستی با تکیه بر دیباجه یا خطبه‌ای که نصیرای همدانی بر رساله عروض محمد مؤمن حسینی استرآبادی نوشته، باور دارد که وی به درگاه قطب‌شاهیان گلکنده راه یافته است؛ ولی با این حال بر ما معلوم نیست که چرا گلچین معانی (۱۳۶۹، ج ۲: ۱۴۳۷) با وجود تصریح نصیرای همدانی به نامش در خطبه و نیز نام امیر قطب‌شاهی بر این باور است که این همان رساله قطبی است و از آن خواجه نصیرالدین و نه نصیرای همدانی است؛ رساله‌ای که هیچ‌یک از منابع مورد وثوق ایشان به خواجه نصیرالدین نسبت نداده‌اند و ما احتمال می‌دهیم گلچین معانی این رساله را از نظر نگذرانده و صرف نام قطب‌شاهیان در آن وی را بدین امر متقاعد کرده است. همین اشتباه محتمل بعدها در *دانشنامه ادب فارسی* (ضیایی، ۱۳۸۰: ۲۵۵۲) تکرار شده است. مینوی (۱۳۷۵: ۳۵۳-۳۵۶) نیز در یادداشت‌هایش با اتکا به *تذکره آشکمه* و یکی از نسخ آثار او مقداری عبارات منشآت وی را به همراه شرح حال بسیار موجزی آورده است. مابقی منابع جدید مانند بزرگان و سخن‌سرایان همدان مطلب قابل توجه و تازه‌ای ندارند و حتی گرفتار پاره‌ای اشتباهات شده‌اند. چنان که همین منبع اخیرالذکر نصیرا را «ملا نصیر یا آخوند نصیرای همدانی» می‌نامد (درخشان، ۱۳۴۱: ۳۴۷) و نویسنده‌اش با استناد به این سخن که نصیرا در *دایرةالمعارف الاسلامیه و ریحانة‌الادب*، ملا نصرالله،

نامیده شده است، او را شاگرد میرداماد (م. ۱۰۴۲ ه.ق) معرفی می‌کند. وی همچنین در نقل ترجمه نصیرای همدانی از *ریاض‌الشعرا* دچار خطا شده و خواجه نصیرالدین همدانی را میرزا نصیر تهرانی عنوان کرده است (همان: ۳۴۸)؛ در حالی که اطلاعات ارائه شده در *ریاض‌الشعرا* مربوط به خواجه نصیرالدین همدانی است و واله داغستانی در *ریاض‌الشعرا* خواجه نصیرالدین همدانی و نصیرای همدانی را یکی دانسته است.

## ۲- احوال نصیرای همدانی

از زندگی نصیرا اطلاع صریح و مستقیمی جز مطالب چند منبع اصیل دست‌یاب کسی نیست و از اشعار و آثارش نیز به واسطه بیان شاعرانه احساسات درونی و یا صنعت‌بازی لفظی و اشارات بسیار گیج و گنگ نمی‌توان آگاهی‌های قابل توجه و مطمئنی حاصل کرد.

## ۲-۱- نام و نشان

نامش محمد، لقبش نصیرالدین و تخلصش نصیر است که به سبب زادگاهش، همدان، به نصیرای همدانی یا به عبارت دقیق‌تر نصیرای امامی همدانی شهرت دارد که این انتساب آخرین به سبب نسبتش به مرقد امام‌زاده سهل‌علی است. محلی واقع در کرهرود یا کرج ابی‌دلف آن روزگار (مستوفی، ۱۳۸۹: ۲۲۰؛ صادق اصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۶۲) و شهر شازند این زمان در چهل کیلومتری جنوب غربی اراک (جعفری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۷۴۱) است. خود وی در آثار متشورش بارها به عنوان «محمد نصیر الامامی الهمدانی» اشاره دارد<sup>(۳)</sup>. البته نصیرا در یکی از منشآتش شعری از اوحدی مراغه‌ای یا اصفهانی (۱۳۶۲: ۱۴۱) آورده و بدون ذکر نام شاعر، وی را همشهری خود خوانده است که اگر منظورش به‌واقع اوحدی باشد، باید گفت که اینجا به حسب اشتراک موطن، اصفهان، خود را با او همشهری دانسته است.

چیزی که باید متذکر شد شباهت نام وی با خواجه نصیرالدین همدانی است. از شخص اخیرالذکر تنها در سه منبع کهن نشان یافتیم: نخست *نهایس‌المآثر* (کامی قزوینی، ۱۳۹۵: ۵۶۷) که او را تنها فرزند خواجه محمود همدانی عنوان کرده و چند بیت شعر برای وی شاهد آورده است؛ شواهدی که تنها یک بیت از نه بیتش با *عرفات* مشترک است. در *عرفات‌العاشقین* (اوحدی، ۱۳۸۹: ج ۷: ۴۴۲۲-۴۴۲۸) در باب وی آمده که «از اکابر همدان و کلانتران صاحب قدرت آنجاست. آبای ایشان همه

عظیم‌القدر، جلیل‌الشان آمده، در اصل از ملوک عجمند که بعد از اسلام در شکست یزدجرد جد ایشان از مداین به همدان انتقال نموده، ساکن شده‌اند. احفاد امجاد ایشان همه فاضل و سرور و دانا در امور دین و دنیا توانا و مشارالیه بوده‌اند و خواجه مذکور مستجمع کمالات وافی و مستحضر حالات شافی گردیده. از موطن به هند آمده، مدتی سیاحت نمود و بعداً در خدمت قطب‌شاه مدت‌ها به سر کرد و آن شاه در تکریم و تعظیم و خدمت وی بیش از پیش مبالغه می‌فرمود و او را پدر خود می‌خواند و بدین مباحثات نیز می‌نمود؛ چه دودمان ایشان به غایت بزرگند و وی بسیار خوش‌فهم، خوش‌طبع، سخندانی بزرگ‌منش، خوش‌نویس، خوش‌صحبت بوده و در هند فوت شده و مسعودیگ همدانی از فرزندان اوست و حیدریگ همدانی که یار جانی مؤلف است، در سفر عراق به هند رفیق بوده، پسرزاده او). از بین حدود شست و هفت بیت شاهد شعری نقل شده برای نصیرا بیست و هفت بیتش در اصل از نصیرای همدانی است و در دیوان وی ثبت شده است. این که اوحدی چقدر در نقل احوال این دو تن خلط کرده باشد، بر ما کاملاً روشن نیست.

در مجمع‌الخواص (صادقی کتابدار، ۱۳۲۷: ۲۸۹-۲۹۰) اشاره‌ای مختصر به نام وی و پدرش و درجه فضلش شده و آمده که پسر وی از ایران به هند مهاجرت کرده است. چیزی که در اینجا شایان ذکر است، بروجردی دانستن اوست. تا آنجا که گلچین معانی (۱۳۶۹، ج ۲: ۱۴۳۷) بر صاحب تذکره صبح گلشن (بهوپالی، ۱۳۸۸، ج ۲: ۱۰۹۲) خرده می‌گیرد و می‌گوید کلمه «یزدجردی» در واقع تصحیف «بروجردی» است. گویا خلاف این سخن گلچین درست باشد و بتوان گفت که آنچه تصحیف است، ضبط «بروجردی» ریاض‌العارفین (لکهنوی، ۱۳۶۱: ۲۸۵) است. به عبارت دیگر، اصل صحیح نسب‌نامه نصیرای مورد نظر، خواجه نصیرالدین همدانی ابن خواجه مسعود ابن خواجه حسن بیک «یزدجردی» است که بهوپالی آورده است. در واقع این سلسله نسب بر ساخته اطلاعات اوحدی در عرفات است؛ یعنی این که ایشان در مداین بودند و بعد از شکست یزدجرد به همدان آمدند. البته به گمان من زمینه این اشتباه ذهنی گلچین معانی، سخن درخشان (۱۳۴۱: ۳۵۲) است که احتمالاً اساسش قول صاحب تذکره نشتر عشق (عظیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۱۶۰۰) است که در شرح مهاجرت خاندان خواجه می‌گوید: «بعد قضیه بروجرد که احوال آن به کتب تاریخ مبسوط است» و از همین جا پیدا است که بروجرد باید تصحیف یزدجرد باشد. البته نصیراهای دیگری مثل نصیرای



شیرازی و نصیرای اصفهانی هم هستند که گاه منابع جدید در شرح حال نصیرای همدانی ضرب کرده‌اند.

## ۲-۲- تاریخ تولد و مرگ

در مورد تاریخ تولد و آغاز زندگی نصیرا مانند بسیاری دیگر از بزرگان ادب هیچ اطلاعی نداریم و حتی باید بگوییم که تنها از پانزده سال آخر زندگی (۱۰۱۵) وی قراین تاریخ‌دار در دست داریم. در باب مرگ نصیرا نخستین بار نصرآبادی (همان‌جا) سخن گفته و تاریخش را ۱۰۳۰ گفته است و در تذکره بهارستان سخن (صمصام‌الدوله، ۱۳۸۸: ۴۲۳)، ماده تاریخ این سال چنین آمده است:

تاریخ وفاتش ز خرد می‌جستم / گفتا ز «سریر فضل» افتاد «نصیر»

این در حالی است که نصیرای همدانی در دیباجه‌ای که بر دیوان حکیم زلالی نوشته، سال مرگ زلالی را ۱۰۳۱ ه.ق ثبت می‌کند و به نظر می‌رسد که فارغ از درستی و نادرستی قول نصیرای همدانی در تاریخ مرگ زلالی، نصیرا تا ۱۰۳۱ زنده بوده و پس از این سال خبری از او به دست نیست. نکته تاریک مهم دیگر این دیباجه اشاره به یکی از حاکمان کشمیر، ابونصر ظفرخان<sup>(۴)</sup>، است که اگر منظور همان ظفرخان احسن باشد که در ۱۰۴۲ به نیابت از پدرش حاکم کشمیر شد، عملاً تاریخ فوت مشهور نصیرا حداقل ده دوازده سال به تأخیر می‌افتد؛ مگر این که چنین فرض کنیم که کاتبان نام وی را مثلاً به جای نصیرای شیرازی در متن دیباجه افزوده باشند و این بسیار بعید است. البته در عناوین دیباجه‌ها بعضاً اتفاق افتاده است که مثلاً نامه‌ای به وی نسبت داده شده که در سایر منابع به نام دیگری است؛ مثل «قورق شراب» که به صائب هم نسبت داده شده است؛ ولی عنوان امضایی وی<sup>(۵)</sup> که معمولاً در مطاوی متوراتش می‌آید، بسیار شاذ و غیر طبیعی خواهد بود که برای کسان دیگر جعل شده باشد. فرضیه‌ای دیگر هم می‌توان طرح کرد و آن این است که تاریخ و ماده تاریخ مشهور فوت وی را متعلق به خواجه نصیرالدین همدانی بدانیم که در این صورت منافی قول عرفات خواهد بود؛ زیرا اوحدی در زمان تألیف و یا ختم کتابش، ۱۰۲۴-۱۰۲۲ تلویحاً مدعی است که وی هنگام نگارش شرح حالش مدتی است که روی در نقاب خاک کشیده است. مگر آن که این ترجمه را متعلق به سال‌های تکمیل عرفات بدانیم؛ چرا که می‌دانیم اوحدی تا سال ۱۰۴۲ پیوسته در حال تکمیل تراجم کتابش بوده است<sup>(۶)</sup>.

## ۲-۳- سیر و سیاحت

چنان که گفتیم نخستین نشان‌های تاریخی از زندگی نصیرا مربوط به سال‌های آخر عمر اوست که نخستین آن وقتی است که وی (نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۰) به شیراز رفته، این غزل را ساز کرده است:

مژده یاران سحرسنجی به شیراز آمده      کز غمش یونان به آب دیده دم‌ساز آمده [...] سایلی تاریخ‌پرسان گفت یارب کیست این      هاتفی گفتا «نصیرالدین به شیراز آمده» [۱۰۱۵ق]

و نیز ماده تاریخی (نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۰) که در فتح گنجه توسط شاه عباس گفته است:

شاه عباس آن که از اقبال او      خواب در چشم عدو الماس شد      منهی غیب از پی تاریخ گفت      «در محرم گنجه از عباس شد» [۱۰۱۵ق]

هر چند از شعر اخیر و نیز سفر نصیرا در این روزگار به شیراز نمی‌توان مطمئن بود که گوینده‌اش حتما در گنجه همراه لشکر شاه عباس بوده، می‌توان ادعا کرد که وی دست کم از این زمان با دربار می‌خواسته مربوط باشد و یا در ارتباط بوده است<sup>(۷)</sup>. بر این اساس می‌شود چنین تصور نمود که اوحدی بلیانی به سبب مهاجرتش در ۱۰۱۵ به هند، متوجه این تقرب و کمال‌یافتگی وی نبوده و بیشتر شناختش از نصیرا مربوط به زمان ورودش به اصفهان بوده است. چنان که از لحن او کاملاً پیداست وقتی که می‌گوید: وی «جوانکی بود در آن [صح: اوان] ادراک و اواخر حسن به صفاهان آمده، در سلک طلبه به اکتساب علوم اشتغال می‌نمود. سلیقه درستی در شاعری و میل سخن به غایت تمام داشت. بعد از آمدن قایل این کلمات شنیده شد در هند، که ترقی بسیار کرده و در آن زمان هم آثار رشد و کمال در ناصیه و جبهه وجودش ظاهر و باهر بود» (اوحدی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۴۴۲۸).

در واقع باید گفت که اگرچه اوحدی تذکره‌اش را در ۱۰۲۰ شروع به تألیف نهاده، شناخت وی از نصیرا قدیم‌تر از ملک‌شاه سیستانی صاحب خیرالبیان است که در ۱۰۱۷ تألیف شده و از طرز سخن ملک‌شاه پیداست که نسبت به اوحدی، دیدارش با نصیرا دیرتر بوده، وقتی که می‌گوید: نصیرا «منشی و طالب علم و فاضل است و مدت‌هاست که در شیراز علوم حکمی و ریاضی و دیگر علوم رسمیه را تحصیل نموده و از تلامذه خدام و الامقام شاه تقی‌الدین محمد است و از همدان که موطن اصلی اوست، بیرون آمده، جهت تحصیل علوم به شیراز ساکن گردیده و به تحصیل مشغول است و به گفتن شعر نیز مایل است». همچنین می‌دانیم که ملک‌شاه در همین ایام به شیراز هم سفر داشته

(سیستانی، ۱۳۸۶: ۵) و به احتمال زیاد وی را از نزدیک دیده است. از توصیف وی آشکار است که وی مدت‌ها بوده که در محضر شاه‌تقی‌الدین محمد شیرازی<sup>(۸)</sup> (م. ۱۰۱۸) کسب علم می‌کرده است. البته نه اوحدی به شیراز بودن نصیرا و نه ملک‌شاه به اصفهان بودن وی اشاره می‌کند؛ ولی ظاهراً نصیرا از همدان نخست به اصفهان آمده و در محضر عالمان بزرگی چون مظفر منجم و شیخ بهایی<sup>(۹)</sup> کسب فیض کرده بوده و از منادمان ایشان بوده (سیستانی، ۱۳۸۶: ۳۲۵؛ نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۲۴۱) و سپس به شیراز جهت تکمیل تحصیلات خود شتافته است و در محضر شاه‌تقی‌الدین محمد نسابه به شاگردی می‌پردازد<sup>(۱۰)</sup>.

ظاهراً در پی بی‌اعتنایی بزرگان اصفهان به نصیرا و یا وجود تعلقاتی<sup>(۱۱)</sup> به شیراز، نصیرا از اصفهان راهی این شهر می‌شود و چندسالی در آنجا به تکمیل تحصیلات و هم‌نشینی با بزرگان آن دیار و ستایش برخی صاحب‌منصبانش می‌پردازد. از برخی شکواییه‌های او و ملتسماتش از بزرگان می‌توان محتمل دانست که وی شیراز را برای همواری مسیر سفرش به هندوستان و نیز جلب حمایت مادی و معنوی از امثال الله‌وردی‌خان انتخاب کرده بوده است. بنا به یکی از نامه‌های نصیرا خطاب به الله‌وردی‌خان به نظر می‌رسد که منظور نصیرا از «خان»، الله‌وردی‌خان باشد و نصیرا در این قصیده از وی نیز می‌خواسته تا اجازه سفر به هند بگیرد (نصیرا، ۱۴/۲۴۶۴، ص ۷۰۴).

با توجه به رساله لعل قطبی و اشارات وی در دیباجه آن به نظر می‌رسد که وی در بهار ۱۰۲۱ در دکن بوده و رساله‌اش را که در تاریخ ۲۲ محرم‌الحرام ۱۰۲۱ به پایان رسانده، به امیر قطبشاهی، محمدقلی قطبشاه، تقدیم کرده است. به جز این قرینه، زمان ورود و خروج وی به هند بر ما مشخص نیست؛ اما از نامه‌ای که به میرمحمد مؤمن استرآبادی از شیراز نوشته، پیداست که به پشت‌گرمی<sup>(۱۲)</sup> وی از این شهر در همان حدود ۱۰۲۰ به دکن رفته است. همین‌جا باید متذکر شویم که رقعۀ وی در طلب عینک به شیخ محمد خاتون نمی‌تواند مربوط به زمان اقامت نصیرا در دکن باشد و به نظر می‌رسد تنها حاصل آشنایی وی در این ایام باشد و در واقع باید در همان حدود ورود شیخ به ایران در مقام ایلچی قطب‌شاه به ایران نوشته شده باشد (اسکندربیک منشی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۴۱).

همچنین گمان می‌رود که از یاران و محرکان اصلی وی در این عزم سفر به هند، یکی از منتقدان آن روزگار، میرزا رضای دابلی باشد که گویا درستش دابلی یعنی منسوب به دیوهل است و به غلط در بعضی نسخه‌های ایران ذابل هم ضبط شده است<sup>(۱۳)</sup>.

ورود وی از هند به ایران نیز قطعاً قبل از ۱۰۲۵ بوده است (ادامه مقاله) و این را از نامه‌اش خطاب به محمدهادی که در آن وقت در هند بوده، می‌توان با قید تردید تخمین زد؛ وقتی که محمدهادی فرزند آقا رضا دابلی به هند رفته و نصیرا از همراهی او بازمانده و در اصفهان مانده است. ظاهراً همین ایام است که در شعری از بی‌التفاتی شاه نسبت به خودش شکوه می‌کند و افسوس می‌خورد که چرا با شاه به اشرف نرفته است<sup>(۱۴)</sup> و نیز احتمالاً در همین ایام است که رساله‌ی تعریف اصفهان را می‌نویسد و از فراق شاه عباس که در فرح‌آباد است، شکایت می‌کند. در چند نامه‌ای که به آقا رضا و فرزندانش نوشته است، ضمن بیان اندوه از فراق و دوری ایشان از اشتیاقش به هند سخن گفته و حتی در یکی از این نامه‌ها خطاب به آقا رضا بیان می‌کند که خواب دیده که در بندر سورت است<sup>(۱۵)</sup>.

در باب این شخص و فرزندانش یعنی محمدهادی، خواجه حسینی و خواجه فتح‌الله جز همان اشارات مختصر در نامه‌ها چیزی نیافتیم. در نامه‌ای که به محمدهادی نوشته، خواجه حسینی و خواجه فتح‌الله را صریحاً برادران عظام کرام خطاب می‌کند: «... اما برادران عظام کرام کمالاً خواجه حسینی و جلالاً خواجه فتح‌الله در اصفهان بودند و در منزلی مقام داشتند که...» (نصیرا، ۱۳۶۰/۱/۱۱، گ ۱۱۲ پ). البته در جهان‌آرای عباسی (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۲) اشاره به منازل آقارضا شده که گویا جزو مهمان‌سراها و تشریفات دربار به شمار می‌آمده است. از ظواهر امر چنین پیداست که نامه سفارش شرح معمایی، شجره مبارکه، که مظفر منجم به نصیرا نوشته و وی آن شرح را همراه با خطبه‌ای نوشته و توسط تقیا فرزند حکیم مظفر می‌فرستد، مربوط به همین زمان است و گویا حکیم مظفر با این کار قصد دلجویی از نصیرا را داشته است.

ماجرای سفر فرح‌آباد ظاهراً چنین بوده که نصیرا به دستور شاه و یا حکیم مظفر و درباریان می‌رود؛ ولی بعد از دو سه ماه بنا به عزم شاه برای جنگ گرجستان یعنی سه‌شنبه دهم ربیع‌الاول هزار و بیست و پنج هجری<sup>(۱۶)</sup> از اردوی شاهی باز می‌ماند و در همان بهار راهی اصفهان می‌شود و به اصرار برخی دوستان در منزل آقا رضا مقیم می‌شود.

دوستانش به بهانه حضور او در اصفهان بزم‌ها و محفل‌ها می‌سازند. آشنایانی چون خواجه شعیب اصفهانی و شاپور تهرانی و محمدحسین چلبی که نصیرا نامه‌های متعددی به وی نوشته و یک‌جا وی را عم‌زاده خطاب می‌کند که به نظر عنوانی تعارفی و دوستانه است. این شخص همان محمدحسین چلبی تبریزی است که از مقربان فرهادخان قرمانلو بوده و بعد از نابودی او در ۱۰۰۷ به روم و سپس

مکه و هند می‌رود و در آنجا از مقربان جهانگیرشاه می‌شود و از طرف او مأمور خرید جواهرات از ایران می‌شود؛ ولی در آنجا به سبب اصرار محبت‌آمیز شاه عباس در عباس‌آباد اصفهان ساکن می‌شود و آنجا منزلی فراخ و برخی مکان‌های عام‌المنفعه مانند حمام می‌سازد که در آن روزگار بسیار معروف بوده است (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۴۷۳). وی تا حدی تفننی شعر هم می‌سرود. نمونه‌هایی از اشعارش در تذکره‌های خیرالبیان (۱۳۸۶: ۳۷۷) و نصرآبادی آمده است (۱۳۷۸: ۶۰۶). وی از منادمین و یاران مخلص نصیرا بوده تا بدانجا که وی در نامه‌ای اوضاع جاریه خود را برای وی می‌نویسد و شکوه از بی‌اعتنایی بزرگانی چون حکیم مظفر و شاه می‌کند و گاه از فراقش می‌نالید یا از وی التماس تسبیح گرانمایی می‌کند که در دست داشته است.

#### ۲-۴- ممدوحان و مصاحبان

طبق نسخه‌های منشآت و دیباجه‌های نصیرا می‌توان از نام‌های ذیل با عنوان دوستان و آشنایان و ممدوحان و حامیان وی یاد کرد. افرادی نظیر شاه عباس، محمدقلی قطبشاه، شیخ بهایی، میر محمد مؤمن استرآبادی، میرزا محمدهادی دابلی، میرزا معین‌الدین وزیر، شیخ محمد خاتون، میرزا عبدالحسین منشی‌الممالک، مولانا مظفر منجم، میرزا محمد هادی دابلی، رضا دابلی، خواجه فتح‌الله، خواجه حسینا، محمدحسین چلبی، محمودا گیلانی و برخی شاعران مانند حکیم شرفایی، زکی همدانی، شراری همدانی، میرمغیث همدانی، رشکی همدانی، مظفر حسین کاشی، آقا شاپور تهرانی، مولانا شکوهی که در مطاوی آثارش به نامشان اشاره شده است.

در یکی دو نامه خطاب به قاضی نورالله شوشتری هم نسبت به وی اظهار ارادت می‌کند و ابراز اشتیاق که بتواند به خدمت وی در هند بشتابد. بر اساس اشارات وی در این دو نامه اطلاعات بسیار مختصری در باب نام پنج فرزند وی و نیز ظاهراً اقامت کوتاه شریف‌الدین در شیراز و گسیل شدنش به سمت هند ارایه شده، آن سان که نصیرا نامه را به دست وی می‌سپارد. همچنین او از فرزند دیگر قاضی چنان یاد می‌کند که پیداست وی مدت‌ها در شیراز ساکن بوده است<sup>(۱۷)</sup>.

از فرزندان و بستگان وی هیچ اطلاع صحیحی در دست نیست. البته که درخشان (۱۳۴۱: ۳۲۲) از میرزاحسین‌نامی سخن می‌گوید که گویا خواهرزاده نصیراست و مکتوبی از او در خطاب به معشوقش آورده بدین مضمون که «از جمله مکتوبیست دلنشین که یکی از خوش ذوقان نغزگفتار به معشوق خود نوشته و نام وی میرزاحسین خواهرزاده ملا نصیرای همدانی است که قطعاً این قریحه و استعداد

خود از خال عارف فاضل سخنور خود به ارث برده است. این نامه در سفینه‌های نفیس و مخطوط موسوم به مجموعه اردوبادی درج است که به سال ۱۰۳۱ نوشته شده یعنی در زمان زندگانی نصیرا و خواهرزاده او. هرچند نباید از یاد برد که در منابع قدیم دایی تراشی برای شاعران و رجال باب بوده؛ به گونه‌ای که کمتر شاعری در قرن نهم است که خواهرزاده جامی نبوده باشد.

### ۳- نوع‌شناسی آثار نصیرا

به غیر از آثار علمی منسوب به نصیرا که عموماً در فلسفه و منطق به زبان‌های عربی و فارسی نگاشته شده - مثل *العبر و التفویض*، *صدور الکثرة عن الواحد*، *فرق بین الفرد و الحصة*، و *شک و حل منطقی*، *اثبات عقل*، شرح بیت «تفکر، رفتن از باطل سوی حق» در عرفان و تصوف، شرح قطعه‌ای از انوری، *لعل قطبی همان شرح رساله عروض میر محمد مؤمن حسینی استرآبادی*، معما به اسم ولی در شرح یک معما، *شجره مبارکه* - آثار ادبی نصیرا را مطابق عرف می‌توان به منظوم و مثنوی طبقه‌بندی کرد؛ اما به لحاظ نوع‌شناسی، آثار منظوم وی را عمدتاً در قصاید مدحی، غزلیات عاشقانه، قطعات تقاضایی و معمایی می‌توان خلاصه کرد و آثار مثنوی وی نیز عموماً شامل دیباجه‌ها و نامه‌های تقاضایی است. هرچند که از نصیرا در منابع به عنوان نثرنویس برجسته روزگار خودش یاد شده است، باید گفت که از همین تعداد محدود حدود هزار بیت او بر خواننده اهل فن معلوم می‌شود که زبان و توان شاعری او حتی نسبت به شاعران مشهور این دوره قابل توجه است و بعضاً حاوی انسجام و پختگی شعری قوی قرون پیشین است که بخشی از این دعوی در شواهد شعری توضیحی ذیل آمده است. مجملأً تفصیل آثار وی از قرار ذیل است:

#### ۳-۱- دیوان اشعار

دیوان وی بر خلاف کم‌حجمی‌اش، حدود هزار و هشتاد بیت<sup>(۱۸)</sup>، اغلب قالب‌های شعری را شامل می‌شود و چنین به نظر می‌رسد که شاعر می‌خواسته در تمامی قالب‌ها پرکاربرد عصر خود طبع آزمایی کند. نگاهی به‌ویژه بر قصاید و غزلیات و رباعیات وی پایه بلند ناشناخته شاعری وی را معلوم می‌دارد؛ هرچند خود معتقد است که به شاعری بسیار مشهور است و این به زعم او دور از شأن و شکوه علمی‌اش است:

به شعر شهره آفاق گشته‌ام این است یکی ز جمله غلط‌های در جهان مشهور

شکسته‌پا شده فضل‌م که هست جولانش      فزون ز حوصله کوچه سنین و شهر  
سند دهم که صناید عرصه (ظ:عصر) نشناسند      چو شاعر از متشاعر، شویر از شعور  
(نصیرا، ۱۴/۲۴۶۴، ص ۷۰۲)

**قصاید:** در دیوان نصیرا هشت قصیده وجود دارد که از این میان مشخصاً یکی که گویا در مدح وزیر یا یکی از رجال دیوانی مثل خواجه شعیب جوشقانی و یا میرزا عبدالحسین منشی الممالک<sup>(۱۹)</sup> است، به استقبال از قصیده کمال اسماعیل اصفهانی<sup>(۲۰)</sup> سروده شده و وزن، قافیه و ردیف آن را تقلید کرده است:

یک صبحدم کشید به زلفش شمال، دست      صد بار شست در عرق انفعال، دست  
(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۳۲)

برتافته است بخت مرا روزگار دست      زانم نمی‌رسد به سر زلف یار دست  
(کمال اسماعیل، ۱۳۴۸: ۱۱۵)

و یا در تنها قصیده منقبتی‌اش در ستایش امام رضا «ع» به استقبال ظهیر فاریابی رفته و حتی بیت او را (رک: ظهیر فاریابی، ۱۳۸۱: ۳۴) تضمین کرده است:

ظهیر گفته که آن ساحری کنم در شعر      که پشت پای زخم معجزات موسی را  
(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۵)

همچنین وی با اندک اختلافی در قافیه به قول منتقدان ادبی سبک هندی قصیده‌ای در زمین قصیده معروف خاقانی<sup>(۲۱)</sup> دارد که باز ظاهراً ممدوحش یکی از وزرای آن روزگار است:

صبح چون معنی فروشد کلک اختربار من      آسمان انجم خرد در کوچه و بازار من  
(نصیرا، ۱۴-۲۴۶۴، ص ۷۰۳)

او در قصیده دیگرش که به گمان ما مدح الله‌وردی خان<sup>(۲۲)</sup> است، دو بیت از محتشم کاشانی را نیز تضمین کرده است. به عبارتی در هیچ یک از شش قصیده مدحی وی جز اشاراتی بسیار گنگ و توصیفاتی مبهم مشاهده نمی‌شود و تنها «رجماً بالغیب» می‌توان برخی مخاطبان مدحیه‌های وی را حدس زد و مثلاً نخستین قصیده‌اش را مدح یکی از وزیران دربار شاه عباس مانند قوامای مستوفی<sup>(۲۳)</sup>

متوفی ۱۰۲۹ هجری شمس دانست:

قوام سلک مروت که رشک مرحمتش  
 نمک‌فشان شده بر زخم مرهم کافور  
 ز سعی کلک تو عدلی گرفته دهر که باز  
 دهد ز مردمک دیده دانهٔ عصفور  
 ز احتساب تواش دست بر قفا بستند  
 سبو که دختر رز را کشیده است به زور  
 (نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۳۱)

ولی یکی دو قصیده هم هستند که به هیچ وجه نتوانستیم حتی سلک و طبقهٔ ممدوح وی را تخمین بزنیم تا چه رسد به گمانه‌زنی نام و شخصیتش<sup>(۲۴)</sup>. لایهٔ اصلی و پنهان اغلب قصاید مدحی وی فخریه‌هایی همراه با شکواییه است. شکایت از قدرناشناسی روزگار و رجال عصر که گاه همراه با تهدید مهاجرت شاعر به هند، تلخ‌ترین اشعار او را رقم می‌زند<sup>(۲۵)</sup>.

**قطعات:** از دوازده قطعه‌ای که در دیوان وی است، یکی جواییه‌ای است در سپاسگزاری از شاعری که غزلی به نصیرا تقدیم کرده و در آن با وجود خواهش نصیرا مبنی بر مسکوت گذاشتن جواب قطعه‌اش از سوی آن شاعر قطعه‌ای فرستاده شده و در نسخه‌های دیوان نصیرا ضبط شده است. با این حساب، اصل قطعات نصیرا ۱۱ تا است که یکی از آن‌ها عملاً معمای یکبیتی است. قطعهٔ دیگر در پوزش طلبی نصیرا از یکی از دیوانیان است که با عنوان «صاحب دیوان اعظم» و «مستشار مؤتمن» از او یاد شده و مورد ستایش قرار گرفته است؛ شخصی که به قول نصیرا رباعی‌ها و غزلیات بسیار نغزی هم می‌سروده است. قطعهٔ دیگر از جنس ملتسمات فرسیه است که در ادبیات منظوم ما بسیار رایج بوده و در آن شاعران با اغراق و طنز توصیف اسب نحیف گرسنهٔ خویش می‌کردند و برای او از ممدوح طلب گاه می‌کردند. قطعهٔ دیگر سه بیت طنزآمیز در توصیف مسجد و منارهٔ آن است و احتمالاً شاعر خرده‌حسابی با واقف داشته است؛ چنان که در قطعهٔ دیگری قاضی آران را هجو می‌کند. از چند قطعهٔ دیگر نیز پیشتر در مباحث احوالی نصیرا سخن گفتیم.

**ترکیبات:** نصیرا ساقی‌نامه‌ای در قالب ترکیب‌بند و در ضمن آن مدح پادشاه احتمالاً شاه عباس سروده که از ویژگی‌های اصیل گونهٔ ساقی‌نامه عاری است، زیرا نه شکایت از روزگار و سردمهری ابنای آن و تأسف و تحسر نسبت به روزگار گذشته در آن بیان شده و نه بحر آن مطابق بحر رایج ساقی‌نامه‌هاست. شعر دیگر این بخش ترجیع‌بندی است که عملاً شکایت از روزگار و ستایش ظریف شاعر از خویش است که بسیار تأثیرگذارتر از ترکیب نخستین است. به عبارتی می‌توان نصیرا را شاعر شکواییه و فخریه دانست. البته او خود معتقد است که هنر اصلی او غزل‌سرایی عاشقانه است:



سخن عاشقانه می‌گویم غزل دیگران قصیده من  
(نصیرا، ۲۳۳۸، ص ۱۴۵)

**غزلیات:** نزدیک صد و ده غزل از او در نسخه‌های دیوانش آمده است که از این میان حدود بیست‌وهشت تای آن دوبیتی و تک‌بیتی است و شاعر نتوانسته آن‌ها را به اتمام برساند. عمده غزل‌های وی مردف است، آن هم ردیف‌های اسمی و فعلی دشوار که منجر به پیدایش ترکیبات جدید، زایایی و پویایی زبان و همچنین ایجاد استعارات و تشبیهات خاص شده است.

**رباعیات:** در کنار قصاید استوار و برخی غزل‌های لطیف نصیرا، رباعیات وی نیز زیباست که با توجه به تعداد کم، ۲۱ رباعی، پر مضمون و متنوع‌الموضوع است. مضامین رباعیاتش از منقبت امامان تا توصیف زیبایی معشوق، حال نزار عاشق و نکوهش ریا و بخل را در بر می‌گیرد<sup>(۳۶)</sup>.

**مثنویات:** در دیوان وی تنها دو مثنوی است که هر دو به بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) است. مثنوی ۷۲ بیتی اول که به‌ظاهر عنوان شرح حال شاعر را یدک می‌کشد، در واقع لبریز از شکایات وی از ناسازگاری فلک، بدی روزگار، فقر و نداری، و مفاخره‌های قدرتمند است و در نهایت منقبت امام علی (ع) را شامل می‌شود. مثنوی ۴۴ بیتی دوم در ستایش شاه عباس اول است. در این مثنوی نیز پس از مدح ممدوح از غربت خود و ناسازگاری دهر ناله می‌کند و مثنوی را با دعای تأیید به پایان می‌برد. در مثنویات او بیشتر می‌توان طرز منظومه‌سرایی هندی را مشاهده کرد، ابیات ذیل (نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۴۲-۴۵) خواننده را بی‌اختیار به یاد اشعار زلالی می‌اندازد؛ با این توفیر که پیچیدگی‌ها و افراط‌کاری‌های زبانی او را ندارد:

کیم دیوانه‌ای از خود هراسان ز من تا من بیابان در بیابان  
مرا تا بخت من نظاره‌گه شد نگره چون سرمه در چشمم سیه شد  
در آن زندان که من دارم نشیمن چنان گم شد ز ظلمت راه روزن  
که آهم چون لعاب عنکبوتان تنیده بر در و دیوار زندان  
چو خواهد بشکفاند غنچه‌سانش کند خاموش از باد دهانش  
نشیند هر دم از الماس آهم ز دل صد پاره بر دوش نگاهم

## ۳-۲- آثار مثنوی

نصیرا در دیباجه‌ای که بر منشآت خود نگاشته، ضمن معرفی هنرمندانه و فروتنانه‌ای که از خود می‌کند، به «جنون نوشتن» خود اشاره می‌کند و از تحریک دوستانش بر جمع‌آوری «نوشته‌های پراکنده» و «اوراق پریشان» خود می‌گوید و سپس گذرا و کلی به فصول و ابواب مثنویات خود اشاره می‌کند. نظر به این که هم سبک نثر و هم ویژگی‌های گونه‌ای دیباجه‌نگاری بیشتر و بهتر مفهوم خوانندگان مقاله گردد و هنرسازی بیانی اصلی آن یعنی تناسب لفظی و هنرسازی اصلی معانی آن یعنی اطناب توصیفی و سایر هنرسازی‌های فرعی آن مثل استعاره‌پردازی و استشهادات شعری مورد تأکید بیشتری قرار گیرد، عباراتی از آن را به عنوان شاهد می‌آوریم:

«گمنامی که مولدش کرج ابی دلف و متاع روی کارش معارف ژرف و فضایل شگرف باشد و ظاهرش با باطن یکسان و زبانش با دل توأمان. نه از کتاب خدعه بایی خوانده و نه از دستورالعمل فریب قانونی به چنگ آورده و با این کار و بار و کشت و کار عجب دارم که اگر همه عالم آب گیرد، لیبی تر کند و اگر بروج فلک تمام سنبله گردد، دانه‌ای به او رسد.

## رباعی

ای چرخ ز گردش تو خرسند نیم آزادم کن که لایق بند نیم  
گر مهر تو با بی‌خرد و نااهل است من نیز چنان اهل و خردمند نیم

لاجرم راست رفته و درست دیده که در نهانخانهٔ خمول با بخت سیاه خود در زیر یک گلیم خزیده و از صحبت ابنای دهر که در بی‌مهری خلف صدق آبای علوی‌اند، دوری گزیده. با آن که پس‌کوچهٔ خمول از پرتو آفتاب جهانتاب ضمیرش شمس‌آبادی شده، به تیره‌روزی خود ساخته و از سایه به آفتاب نرفته و به حسن خانگی دوشیزگان خلوت‌خانهٔ ضمیر، عشق‌بازی آغاز نهاده، با بنات افکار در یک پیرهن خفته و «این ابناءالملوک» گفته و پنجه در پنجهٔ قلم کرده و از عیب و هنر اهل عالم، در پوست کتاب افتاده و گاه از بحرین تفسیر و تأویل، درر معانی و غرر بیان به دست انداخته و گاه از دود چراغ حکمت اشراق و گرد راه مسلک مشا، کحل‌الجواهر بصیرت و توتیای بصارت ساخته و به دستیاری قانون، میزان خطا از صواب شناخته و چون کودن‌منشان تمام عمر خود صرف نحو نفرموده و در تصحیح نکات و لغات به صحاح جوهر لفظ و قاموس قرینهٔ مقام و اساس قیاس و

نصاب نظم حروف قناعت ننموده و گاهی که از مقالات بلاغت آیات عرب سیر گشته و از متعلقات معلقات دماغ خشک شده، به ترانه‌های رطب چرب‌زبانان عجم ترتیب دماغ حاصل کرده و به گذر (؟) قافیه گاهی بر رسایل عروض و قافیه گذر افکنده، ساعتی هم به گفتن نظم و نثر و شنیدن مصراعی خوش‌وقت شده. بعضی اوقات به تقریب خطابی و بهانه‌جویی ابداع مکتوبی و انشاء نامه‌ای ننموده و خطبه رساله و دیباچه مقاله نگاشته.

### نظم

تا کی سخن از سخن ریایم هم بر سر مطلب خود آیم  
در این وقت جمعی پاک‌طینت روشن‌ضمیر که جوهر آتش، هوازده گرمی زبان و آب به خاک‌نشسته طبع روان ایشان است، به جد گرفتند که هر در که از قلم رحمت الهی چکیده، به یک رشته انتظام یابد و گل‌های یک‌دست که از باغچه ضمیر به روی طبیعت خندیده، به یک دسته قرار گیرد و چون از حسن ادا یافت که این نه هزل است که می‌کنند و نه خوش‌آمد است که می‌گویند، به جمع این ارقام پریشان پرداخت و خاطر ایشان را جمع ساخت هر چند معلوم نیست که از این گنج بادآورده که به باد رفته سررشته‌ای به دست آید. و از این زلف پریشان تاری به چنگ آرد. من چه دانم که نامه‌های من کاغذ توتیای کدام پیرزن شده و حنابند کدام عروس گشته و اگر مسودات من نباشد، عنکبوت بر کجا تند و اگر رقع‌های من پیدا نشود، رخنه‌های دیوار به چه چیز دل خوش کند. باری هر چه پیدا شد، اینجا ثبت افتاد و هر در که پیدا شد در این درج یافت و این بیت‌الشرف معانی به دو باب مبوب و به خاتمه ختم شد و این خانه دو در از آمدش هر بیگانه سالم و دست تطاول دست‌درازان عرصه از تناول اثاث‌البیت من شکسته باد. و ثبت عبارات فارسی و این دو فصل دارد اول در نقل خطبه‌های رسایل و دیباچه‌های تعالیق و خاتمه‌ها، دوم در کتابات و رقع‌ها. سیم در ثبت عبارات عربی و در این هم دو فصل است اول در خطب و دیباجات و خواتیم دوم در مراسلات و مکاتبات. و خاتمه در ثبت آنچه بعد از این رو دهد و از مبدأ فیاض فیاض گردد و اگر از اجل مهلت و از روزگار مساعدت باشد و در باب خاتمه فاتحه ابواب معانی و باب‌الابواب معانی خواهد شد. و التوفیق من الله الحکیم خبیر و هو حسبی و نعم النصیر» (نصیرا، ۵۴۰۳، صص ۸۷-۸۹).

با وجود این که هنوز اطلاعات ما از تعاریف و ویژگی‌های گونه‌ای این آثار ادبی کاملاً اصیل و صحیح نیست<sup>(۲۷)</sup> بدین دلیل که لازمه چنین اطمینان و اتقانی نخست احصای تمام آن‌ها و سپس

تصحیح و تنقیح و نهایتاً تحلیل ساختاری‌شان است، می‌توانیم با آنچه از حدود چهل نسخه خطی به دستمان رسیده، فارغ از تقسیمات ذوقی قدما و نسبتاً مطابق معاییر گونه‌شناسی امروز، آثار مشهور ادبی وی را به بخش‌های ذیل تقسیم کنیم:

### ۳-۲-۱- دیباجه‌ها

دیباجه‌ها که احتمالاً همان خطبه‌ها باشند، نگاشته‌های منشیان‌های است که نویسنده عموماً بر آثار دیگران و گاه بر آثار خود می‌نوشته است. دیباجه‌های نخست عموماً به سفارش نویسنده یا صاحب مالک اثر بوده است. در واقع دیباجه‌نگاری یکی از فنون نویسندگی و دیباجه یکی از فنون ادبی بوده است. امثال جلالا طباطبایی، ظهوری ترشیزی، طغرای مشهدی و نصیرا از سرآمدان این نوع ادبی بودند و آثار متعددی وجود دارد که اینان بر آن دیباجه نوشته‌اند. در میان دیباجه‌هایی که نصیرا بر آثار دیگران نوشته است، می‌توان به دیباجه دیوان زلالی و نیز مثنوی وی، دیباجه مکاتیب شیخ محمد جهرمی جرجانی یا خرقانی اشاره کرد. دسته دوم دیباجه‌هایی است که بر آثار خود نگاشته است مثل دیباجه دیوان خود و شرح دیوان انوری، دیباجه منشآت خود و دیباجه رسالاتی چون شجره مبارکه، رساله عروض (یا لعل قطبی) که در اصل شرحی است که وی بر رساله عروضی میرمحمد مؤمن استرآبادی نوشته است. البته چند دیباجه نیز بر بیاض‌های مختلف نوشته است که جز یکی از آن‌ها که به احتمال بسیار زیاد فراهم‌آورده میرزا نظام دستغیب شیرازی (م. ۱۰۲۹) است، مابقی را دقیقاً نمی‌دانیم متعلق به خود وی یا کس دیگری بوده است؛ اما در یکی از آن‌ها (نصیرا، ۳۵-۶۷۱۰، گ ۱۰۱ار) عباراتی هست که به نظر می‌رسد دل‌سوزی بیش از حد دیباجه‌نویس ناشی از آن بوده که خود این مجموعه را فراهم آورده، چنان که می‌گوید:

«این طرفه بیاض مایه ذوق دامن‌زن آتش دل از شوق  
بحری است لبالب از لالی پر از هنر و ز عیب خالی  
امید که گردد این در پاک آرایش گوش اهل ادراک  
التماس بی‌حد و قیاس از ستم‌ظریفان غالب‌حریف و غالب‌حریفان ستم‌ظریف آن که در پی تفریق  
این جمع نباشند و به ناخن بی‌عرضی رخساره ناموس خود را نخرانند، یعنی به چشم طمع، نظر در  
اوراق این مجموعه نکنند و به اغوای شیطان نفس، جزوی از اجزای آن نکنند و پر تعرض از

ستم‌ظریفان به خود راه ندهند و به روسیاهی چون شیطان طوق لعنت در گردن خود نیندازند و اسم خود را به اسم مردود دین در جراید لعن و طعن درج نمایند.

ورق دفتری که مفلس بست      هست چون دور سال سیصد و شصت  
هرکه جزوی کند ز اجزایش      باد عضوی جدا ز اعضایش  
هرکه فردی برَد از این اوراق      جفت بادا به غم ز شادی طاق»

### ۳-۲-۲- منشآت یا رقعات

بخش مهمی از نثرهای ادبی نصیرا را رقعات وی تشکیل می‌دهد که شامل اخوانیات و ملتسمات است. البته نوعی دیگر از منشآت وقایع‌نامه‌هاست که در کنار نامه تحویل حمل به محمدحسین چلیپی و بیان شکستگی پای یکی از دوستانش، اگر صحت انتساب نامه قورق شراب را به وی مسلم بدانیم، می‌توانیم این گونه یا زیرگونه ادبی را به کارنامه رنگین‌مثنورات وی بیفزاییم؛ ولی باید گفت که با توجه به آن که در برخی دیگر از نسخ قدیم، این نامه به صائب نسبت داده شده و واقعه قورق شراب در دوره شاه عباس دوم یعنی ۱۰۶۴ بیشتر مشهور بوده و حتی در دوره شاه سلیمان هم بزرگانی چون آقا حسین خوانساری یعنی ۱۰۹۶، چنین آثاری از خود به جای گذاشته‌اند، در حال حاضر بر این امر اصراری نداریم<sup>(۲۸)</sup>. همچنین نصیرا رقعه‌ای به یکی از اطبای هم‌عهد خود نوشته و نابلدی و ناکارآمدی او را به نمایش گذاشته است.

دامنه ملتسمات وی نیز بسیار متنوع است و از برخی تقاضاهای گران‌قیمت مثل درخواست تسبیح از محمدحسین چلیپی تبریزی و یا اسطرلاب از میرزا عبدالحسین منشی‌الممالک و عینک از شیخ محمد خاتون و آب برای یاسمن‌زار از معین‌الدین وزیر فارس تا دعوت از دوستی برای بغرا انداختن در بوستان یا به قول فرنگیان «باربی کیو» و نیز عذر تقصیر از بی‌توفیقی‌اش در استقبال از دوست شاعر عاشق‌پیشه‌اش، مظفر حسین کاشی و نیز نامه‌ای به حکیم شفایی جهت درخواست مطارحه غزلی عاشقانه را در بر می‌گیرد. در این اخوانیات هم نصیرا از هر فرصتی استفاده کرده تا بنا به اقتضای حال و محل به شکوه و شکایت و جلب ترحم و حمایت دوستان و سرورانش بپردازد.

در پایان باید از دو نامه دیگر وی، به سبب حال و هوای طنزآمیز و هجوآلودش یاد کنیم: نخستین آن نامه او به یکی از اطبا در باب بی‌کفایتی او و بیمارکشی است (نصیرا، ۴-۱۰۱۸۰، گ ۸۰) و دیگر نامه‌ای طلبکارانه و تحقیرآمیز به محمودای گیلانی است که گویا هم‌درس وی در شیراز بوده است و با

میر محمود گیلانی مذکور در تذکره‌های هفت اقلیم و عرفات‌العاشقین متفاوت است (نصیرا، ۶-۴۰۹۷، صص ۴۰ و ۴۱).

#### پی‌نوشت

۱. به غیر از طغرای مشهدی که در یکی از رسایل انتقادی‌اش او را متهم به سرقت برخی عبارات ظهوری ترشیزی کرده است (صاحبی، ۱۳۸۸: «سه رساله کوتاه از طغرای مشهدی»، ۳۴-۳۵)، سایر تذکره‌نویسان بزرگ به‌ویژه ادیبان هندی از او به عنوان نماد نثرنویسی در روزگار خود نام می‌برند که جهت نمونه می‌توان به خان آرزو اشاره کرد آنجا که می‌گوید:

ساطع کشمیری «در فن نثر خیلی قدرت داشت و بسیار رنگین و پخته می‌نوشت. پای کمی از نصیرای همدانی و غیره نمی‌آورد، بلکه طرز و طور خاصی به هم رسانیده» (خان آرزو، ۱۳۸۵: ۷۱۰).

۲. چنان که می‌دانیم برای تاریخ شروع و یا ختم تألیف و تذکره‌ها گاه توسط خود نویسندگان چندین سال ذکر شده است. سال افزون بر این تواریخ، نویسندگان در طول سالیان تکمله‌هایی همراه با تاریخ بر اثرش می‌زده مثل تذکره نفایس‌المآثر و عرفات‌العاشقین. در باب تذکره خیرالبیان هم باید گفت که نویسندگان تألیف این اثر را در ۱۰۱۷ آغاز کرده و در ۱۰۱۹ به پایان رسانیده؛ اما تا ۱۰۳۶ مشغول تکمیل مطالب آن بوده است (ملک‌شاه سیستانی، ۱۳۸۶: ۱۹).

۳. در یکی دو آثار متشورش «ابی نصیر» آمده است که به احتمال بسیار زیاد اشتباه کاتبان است (نصیرا، ۴۱۷۱/۳۱، ص ۳۷۲).

۴. البته در هیچ جا چنین کنیه‌ای برای ظفرخان ندیدیم.

۵. این عنوان کلیشه‌ای را در چندین جای دیگر هم آورده است. در همین دیباجه چنین آورده است که «زبان خامه این بی‌زبان شهرستان هیچ‌مدانی و قلم پریشان‌رقم این اعجمی بیان روستایی گمنامی نصیر الهمدانی» (نصیرا، ۳۲-۴۶۷۱، ص ۳۷۵).

۶. در انجامه یکی از نسخ دیوان وحشی به شماره ۴۹۰۸ متعلق به کتابخانه ملک کاتب آن را در تاریخ ۱۰۵۶ تقدیم به نور دیده نصیرالنامی اصفهانی کرده است. البته در مجالس جهانگیری سخن از شخصی با نام نصیرای اصفهانی است که از خوانندگان عصر بوده و در ۱۰۱۹ بابت هنرنمایی‌اش از

- پادشاه تحسین‌ها می‌یابد. با این اوصاف بعید به نظر می‌رسد که این دو نصیرا یکی باشند تا چه رسد که هر دو را همان نصیرای همدانی تصور کنیم.
۷. در سایر منابع هم این ماده تاریخ جداگانه و یا با کل شعر آمده است؛ ولی به نام گوینده‌اش اشاره نشده است (رک: دفتر تاریخ مجموعه اسناد و منابع تاریخی، ۱۳۸۴، ج ۲: ۹۳=۹۴ و تاریخ منظم ناصری، ۱۳۶۷، ج ۲: ۹۰۰).
۸. اسکندریک منشی (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۸) در باب وی چنین آورده است که «شاه تقی‌الدین محمد: از سادات نسابه دارالملک شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه علامی شاه فتح‌الله شیرازی بود و با علامه‌العلمائی مولانا میرزا جان شیرازی مباحثات نموده در معقولات و حکمیات ترقی فاحش کرده، بر مسند افاده و تدریس دارالفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلا و طلبه علوم به مدرس او حاضر گشته استفاده علوم می‌نمودند و از زمره دانشمندان عصر است».
۹. مظفر بن محمد قاسم بن مظفر گنابادی از منجمان بزرگ دوره شاه عباس اول که چند پیشگویی او در باب جنگ ایران و عثمانی بسیار زبانزد بوده و در منابع تاریخی آن عهد آمده است. وی همچنین بر بیست باب عبدالعلی بیرجندی به سال ۱۰۰۵ شرحی نوشته که این متن و شرحش بارها چاپ شده است. وی کتابی هم در احکام نجوم به نام تنبیهات المنجمین دارد که آن را به سال ۱۰۳۱ ه. به نام شاه عباس تألیف نموده است (صفا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۳۴۸). افزون بر این دانش‌ها شاعر قابل‌هم بوده است (سیستانی، ۱۳۸۶: ۳۴۲). البته باید به یاد داشت که وی با مظفر گنابادی مذکور در عرفات‌العاشقین (اوحدی، ۱۳۸۹، ج ۷: ۴۱۳۲) یکی نیست.
۱۰. در باب شیخ بهایی هم باید گفت که تذکره نصرآبادی، تنها منبعی است که متذکر هم‌صحبتی وی با شیخ شده است و دیگران به تکرار قول این کتاب پرداخته‌اند. با وجود آن که اشاره مستقیمی هم در آثار نصیرا به شیخ بهایی نشده، نظر به ویژگی ابهام‌افزایی و اشارات پنهان در مطاوی سخن چنین می‌پنداریم که ممدوح یکی از قصاید وی شیخ بهایی است. همان مهندس فقیه و محدثی که نصیرا شکایت زندگی به او برده و از ناخوشی‌های اقامتش در اصفهان و میل و اشتیاقش به هندوستان نزدش پرده برداشته است. از اشاره رمزآمیز وی در توصیف ممدوح در بیت آخرین چنین می‌توان فهمید که منظور وی از «نور ذات» همان بهایی و شیخ بهایی است (نصیرا، ۱۴-۲۶۶، ص ۷۰۷).

۱۱. بر من تقریباً مسلم است که نصیرا از همدان نخست به اصفهان آمده است و ترجمه اوحدی یا مربوط به یادداشت‌های پیشین اوست و یا بنا به سنت قدماست که معاصران خویش را کم سن و سال جلوه می‌دادند تا خود را بزرگتر نشان دهند. قرینه محکم من بر این سخن دیباجه وی بر میرزاناظم که به باور همان میرزا نظام‌الدین دستغیب شیرازی متولد ۱۰۰۴ و متوفی ۱۰۳۹ است که نصیرا در شیراز به سال ۱۰۱۷ بر بیاض او دیباجه نوشته و او را «بسیارکمال اندکسال» توصیف کرده است. البته در این روزگار چیز غریبی نیست که پسری ۱۳ ساله بیاضی را فراهم آورد و تذکره‌ها بر است از تراجم نوحطانی که به پشتوانه حسن صورتشان مورد حمایت ادبا و شعرای عصرشان قرار می‌گرفتند و دیوان‌ها و تذکره‌ها ترتیب می‌دادند؛ چنان که در ترقی این شاعر محمد مؤمن عزیزی بسیار تلاش عاشقانه کرده و شرحش را فخرالزمانی (۱۳۶۷: ۶۴۱-۶۴۲) آورده است. با این همه باید به این حقیقت اذعان کرد که نظام پس از دوره معشوقی همچنان در مسیر تعالی شاعری قرار داشت. بر این اساس گمان من این است که نصیرا با اوحدی و ملک‌شاه سیستانی تقریباً هم‌سنند.

مژده یاران (بادا) سحرسنجی به شیراز آمده      کز غمش یونان به آب دیده دمساز آمده  
صیت نظم و نثر او سیاره، خود ثابت قدم      همچو مهر از ثابت و سیاره ممتاز آمده

(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۰)

۱۲. شاید از برخی نامه‌های وی مثل رقعہ «در طلب آب برای یاسمن‌زار»، که احتمالاً ده یا باغی از مملکات وی بوده، از معین‌الدین وزیر نیکوکار فارس چنین بتوان برداشت کرد که وی در شیراز خرده‌مالی هم از زمان پیشین و یا همان عهد داشته است.

۱۳. نصیرا هم در این نامه آنجا که می‌نویسد «در گوشه شیراز نشسته منتظر تقریبی است که به بهانه آن فیض‌یاب محفل قدس گردد» و هم در دیباجه لعل قطبی آنجا که تصریح دارد بر این که «فیض خدمتش عالمی را از وطن به غربت انداخته شوق صحبتش عراقیان را دکنی ساخته»، متذکر این نکته می‌گردد که شخص میر محمد مؤمن استرآبادی مهم‌ترین دلیل گم‌شدگان کاروان هند و نیز پناه‌گاه ایشان بوده است. جز او اسکندربیک (۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۶) نیز بر این ویژگی وی در ضمن شرح حالش تأکید می‌کند و می‌گوید وی «از سادات عظام استرآباد و خواهرزاده میر فخرالدین سماک است بسیار فاضل و متدین و نیکوخلق و صاحب‌طبیعت گاهی به نظم اشعار ملتفت



شده، قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد. در صلاح و تقوی درجه عالی داشت. حسب‌الفرمان حضرت خاقان به تعلیم شاهزاده مغفور پرداخت و زمان استیلاء اسمعیل میرزا توقف ایران نیاورده، به جانب هند دکن رفت. از ولات عظام دکن بنا بر وقوع تشیع سلسله علیه قطب شاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه اختیار نموده در آن سلسله به‌غایت معتبر گردید و مرتبه وکالت و پیشوایی یافت و اکنون که این صحیفه تسوید می‌یابد و سنه هجری به خمس و عشرين و الف رسیده، در قید حیات است و مستحقین هر دیار به وسیله جناب میرزا به سلسله علیه انتفاع می‌یابند».

۱۴. رک: کامی قزوینی، ۱۳۹۵: و شفیعین، ۱۳۹۳، «نقد چاپ عرفات‌العاشقین، مصداقی برای تصحیح تذکره‌های ادبی فارسی»، ش ۴ پیاپی ۲۴، صص ۱۱۰ و ۱۱۴.

۱۵. در یکی از غزل‌های وی (نصیرا) که عملاً فراق‌نامه و مدحیه شاه عباس است، از آزرده‌گی‌های نصیرا قرائنی می‌توان یافت و عملاً همین بی‌اعتنائی‌های شاهانه است که باز هوای هند را در سر فیل آرزوهای شاعر ما می‌اندازد:

۱۶. «دوشینه به خیال خوش صورت نوخطان کشور هند سر به بالین هوس گذاشتم و دیده دل در تصویر صورت خوب و شمایل مرغوبشان روشن می‌داشتم که خوابم دربرود چون امری است واقعی که گرسنه نان در خواب ببند و تشنه آب. در واقعه دیدم که در بندر سورت واقعه در خرم گلستانی سیر می‌کنم و در اثنای سیر به نقطه زمینی رسیدم که آب و هوای کوثر نمی‌است از سرچشمه آن و خلد برین قطعه‌ای است از آن» (نصیرا، ۷۳۲، گ ۱۸۴ الف).

۱۷. این سال را بر اساس جدول‌های گاهشماری و نیز تطبیقش با منابع تاریخی‌ای چون عالم‌آرای عباسی یافتیم؛ زیرا چنان که می‌دانیم شاه عباس از زمان ساخت فرح‌آباد، ۱۰۲۰، تقریباً سالی یکی دوبار در اواخر زمستان و اوایل بهار پیش از گرمای تابستان از اصفهان و یا جای‌های دیگر به آنجا می‌رفته است (برای مثال رک: اسکندریک منشی، ۳: ۸۴۹ و ۸۹۷ و ۱۰۲۳).

۱۸. ماه انجمن‌افروز اهل نیاز و سرو سرافراز شیراز میرزا علاءالدوله (نصیرا، ۷۳۲، گ ۸۹ ب).

۱۹. آن گونه که از خطبه دیوان نصیرا با نام «خطبه هزار و یک نام» آشکار است، دیوان وی هزار و یک بیت بوده است: «باری در این وقت فرمان‌فرمای قلمرو دوات، خامه واسطی نژاد سر از فرمان بنان من کشیده، صلاحی به من ندیده، به شمار اسمای الهی نقش‌های موزون از نسخه ضمیر بر این اوراق نگاشته و از برای معنی‌پرستان هزار و یک بیت‌الصنم گذاشته. اگر خطایی رفته باشد

صواب‌کاری خالی از ثوابی نخواهد بود، انصاف بالای طاعت است». هرچند قدما گاه از اعداد تعبیر داشتند و نه کمی، باید گفت می‌تواند بود که نصیرا بعدها ابیاتی بر آن افزوده است. مشابه کاری که زلالی خوانساری در منظومه «محمود و ایاز» کرده و در بیتی تعداد ابیات منظومه را ۶۷۶۲ نوید داده؛ در حالی که در نسخ دست کم صد بیت افزونتر است (رک: زلالی خوانساری، ۱۳۸۵: یکصد و سی و سه).

۲۰. در باب خواجه شعیب جوشقانی، رک: نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۱۴ و درباره میرزا عبدالحسین منشی الممالک، رک: نصیری، ۱۳۷۳: ۴۶.

۲۱. کمال اسماعیل ملقب به خلاق‌المعانی به سبب باریک‌سخنی و مضمون‌پردازی‌اش به‌ویژه در عهد صفوی از محبوبیت و مرجعیت ادبی خاصی برخوردار است؛ آن سان که شاعری مانند عرفی برای اثبات شاعری‌اش در یکی از قصاید فخریه‌اش او را تحقیر کنند و کسانی مانند شفایی و نظیری به وی جواب‌های تلخ بدهند؛ اما مفاخره کمال بسیار ظریفتر از عرفی است: همچو اسماعیل خود را کرده قربانی کمال / تا زمین اصفهان شد مهبط انوار من.

۲۲. صبحدم چون کله بند آه دودآسای من / چون شفق در خون نشیند چشم خون‌پالای من (خاقانی، ۱۳۷۵: ۴۷۶).

۲۳. بر اساس ابیات ذیل:

سپهر جور ز حد می‌برد نمی‌داند      که من نشانه الطاف حضرت خانم [...]   
 خطاب کرده خرد نایب فلاطونم      سواد اعظم شیراز ملک یونانم   
 بر همین رویه ممدوح مخاطب قصیده ذیل را شیخ بهایی دانستیم:

مهندسان هنرپیشه قلیدس فن      که شهره‌اند به دامادی عروس سخن   
 (نصیرا، ۱۴-۲۴۶۴، گ ۷۰۶)

رک: اسکندریک منشی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵۶.

۲۴. قصایدی با مطلع

صبحدم کلک عطارد شد دجار خامه‌ام      کرد از خجلت عرق چون در نثار خامه‌ام   
 (نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۴)

تا دعای سحری از نفسم سردار است      آسمان توده خاکستر اختردار است  
(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۷)

.۲۵

عراق تنگتر است از فضای سینه مور      سفر کنم که مرا هست کوه کوه محن  
ز شوق هند چنانم که عضو عضو تنم      سبق گرفته ز پا میل میل در رفتن

.۲۶. برای مثال

هرگز نگهی نکرد نو بر چشمم      جز گریه نکرد کار دیگر چشمم  
شد کیسه‌تهی دیده‌ام از اشک و ز طعن      هر دم مژه انگشت کند در چشمم  
(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۲۶ پ)

و یا این رباعی که صرف نظر از سست‌محوری‌اش مضمون بدیعی را در خود پرورده است:

صوفی نشود هر که به ظاهر صوفی      از جبه و عمامه غرض معروفی است  
دل از طرفی دشمن و عشق از طرفی      دل کوفه و عشق بی مروت کوفی است  
(نصیرا، ۱۳۹۰۲، گ ۴۲)

۲۷. البته به برخی ویژگی‌های این گونه‌ها واقفیم و مثلاً می‌دانیم اصلی‌ترین هنر‌سازۀ بدیعی آن مراعات‌النظیر و بعد تضمین و هنر‌سازۀ معانی آن اطناب از جنس توصیف و بالطبع از منظر نحوی کاربرد جملات معترضه و نعت و بدل است. به بیانی دیگر اصل هنر ابهام و تلبار تداعی‌ها که من از آن‌ها به «تزام تداعیات» تعبیر می‌کنم چنان در این نوع سرنوشت‌ساز است که نویسنده سعی دارد از آن‌ها معمایی برسازد و چنین است که عموماً در متن نشانه صریحی از مخاطب دیباجه سخن به میان نمی‌آورند و خواننده باید از میان تناسبات بفهمد که از عبارت «سلاله عنصر اصطفاء، فذلک دفتر ارتضا» و «بقعه مبارکه سماک را منصب قدر و منزلت عزل ساخته» منظور همان میرمحمد مؤمن استرآبادی خواهرزاده میرفخرالدین سماک است (اسکندریک منشی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۶). در واقع تعقید لفظی که از عوامل اخلال فصاحت است، از مهم‌ترین نشانه‌های زیبایی‌شناسی این گونه ادبی‌اند. با این همه باید تأکید کرد که این ویژگی عموم نثرهای منشیانه است و به طور حتم دیباجه‌نگاری ویژگی‌های منحصر به فردی دارد که از جمله رعایت تناسب میان نگاه‌شسته با عنوان و محتوی اثر و حالات و مقامات مؤلف و حتی مخاطبانش. با این همه تا وثوق این مطالب همان طی

طریقی که در متن مقاله گفته شد، لازم است و نگارنده مشغول بررسی مفصل و جداگانه این گونه ادبی است.

۲۸. شاه عباس که خود از سن بسیار کم شیفته شراب‌خواری بوده و بعدها هم در کسوت ولی و شاه به انحاء مختلف اوقات خود را با خوردن آن و یا تکلیف نوشاندنش به برخی متدینان خوش می‌کرده، گاه و بی‌گاه به طور غیر رسمی آن را برای افرادی خاص و یا شهرهای خاص تحریم یا مباح می‌شمرده است (رک: فلسفی، ۱۳۷۵، ج ۱: ۶۲۹-۶۴۵)؛ اما اگر باور کنیم که این نامه از نصیراست و امری بعید نیست، باید «تاریخ اواخر رمضان» را متعلق سال ۱۰۲۹ بدانیم (دلاواله، ۱۳۸۰: ۱۳۵-۱۳۹). تحریمی که بعد از هشت ماه در دوم جمادی الثانی ۱۰۳۰ تعلیق می‌شود. هر چند که متون تاریخی مورد دسترس ما بر این سخن دلاواله تصریح ندارند؛ اما می‌توان حدس زد که شاه در پی تب محرقه که به واسطه گرمای مرداد در فرح‌آباد بدان گرفتار آمده بوده، نذر می‌کند و احتمالاً توبه از شراب‌خواری تا بهبودی حاصل کند (رک: اسکندریک منشی، ۱۳۸۲، ج ۳: ۹۵۴).

#### کتابنامه

- اختر هوگلی، قاضی محمدصادق خان. (۱۳۹۲). *آفتاب عالم‌تاب*. تصحیح مرضیه بیگوردی؛ زیر نظر یوسف بیگ باباپور. تهران: سفیر اردهال
- اسکندر بیگ ترکمان. (۱۳۸۲). *تاریخ عالم‌آرای عباسی*. با مقدمه و فهرست‌های ایرج افشار. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- اعتماد السلطنه. (۱۳۶۷). *تاریخ منتظم ناصری*. تصحیح دکتر محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- افشار، ایرج؛ دانش‌پژوه، محمدتقی. (۱۳۷۱). *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک وابسته به آستان قدس*. تهران: انتشارات آستان قدس.
- افشار، ایرج. (۱۳۸۴). *دفتر تاریخ*. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- انوشه، حسن. (۱۳۸۰). *دانش‌نامه ادب پارسی*. ج ۴ (غ - ی). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اوحدی اصفهانی. (۱۳۶۲). *دیوان اوحدی*. تصحیح امیراحمد اشرفی. تهران: پیشرو.
- بدیل‌الدین خاقانی شروانی. (۱۳۷۵). *دیوان*. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. چاپ چهارم. تهران: زوار.

- بهوپالی، سیدعلی حسن‌خان. (۱۳۸۸). صبح گلشن. تصحیح مجتبی نورآبادی فراهانی. تهران: اوستا فراهانی.
- تقی‌الدین اوحدی حسینی. (۱۳۸۹). عرفات‌العاشقین و عرصات‌العارفین. تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار و آمنه فخر احمد. با نظارت علمی محمد قهرمان. جلد هفتم. تهران: میراث مکتوب.
- جعفری، عباس. (۱۳۸۹). دانشنامه گیتا شناسی. تهران: هامون.
- حسین قلی‌خان عظیم‌آبادی. (۱۳۹۱). نشتر عشق. تصحیح سیدکمال حاج سید جوادی. ج ۲. تهران: میراث مکتوب.
- درخشان، مهدی. (۱۳۴۱). بزرگان و سخن‌سرایان همدان. تهران: اطلاعات.
- دلاواله، پیتر. (۱۳۸۰). سفرنامه پیتر دلاواله. ترجمه محمود بهفروزی. تهران: قطره.
- زلالی خوانساری. (۱۳۸۴). کلیات. تصحیح و تحقیق سعید شفیعیون. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- سراج‌الدین علی‌خان آرزو. (۱۳۸۵). مجمع‌النفایس. به کوشش دکتر محمد سرفراز ظفر، با همکاری دکتر زیب‌النساء علی‌خان. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- شفیعیون. سعید. (۱۳۹۳). «نقد چاپ عرفات‌العاشقین، مصداقی برای تصحیح تذکره‌های ادبی فارسی». ش ۴، پیاپی ۲۴. صص ۱۱۰ و ۱۱۴.
- صاحبی، سیدمحمد. (۱۳۸۸). «سه رساله کوتاه از طغرای مشهدی». گزارش میراث. بهمن و اسفند. شماره ۳۷.
- صادقی اصفهانی، محمدصادق. (۱۳۷۷). خاتمه شاهد صادق. تصحیح میر هاشم محدث. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- صادقی افشار. صادق. (۱۳۲۷). مجمع‌النحواس. ترجمه عبدالرسول خیامپور. تبریز.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۷۸). تاریخ ادبیات در ایران. ج ۳، ۴، ۵. تهران: فردوس.
- ظهیرالدین فاریابی. (۱۳۸۱). دیوان. تصحیح و تحقیق و توضیح امیرحسین یزدگردی. به کوشش اصغر دادبه. تهران: قطره.
- عبدالقادر بن ملوک‌شاه بداونی. (۱۳۷۹). منتخب‌التواریخ. تصحیح مولوی احمد صاحب. با مقدمه توفیق سبحانی. تهران: انجمن مفاخر و آثار فرهنگی.
- عبدالباقی فخرالزمانی. (۱۳۶۷). تذکره میخانه. تصحیح احمد گلچین معانی. تهران: اقبال.
- فلسفی، نصرالله. (۱۳۷۵). زندگانی شاه عباس اول. تهران: علمی.

- قریب، مهدی؛ بهبودی، محمدعلی. (۱۳۷۵). *یادداشت‌های مینوی*. جلد اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کامی قزوینی، علاءالدوله. (۱۳۹۵). *نفایس المآثر*. تصحیح سعید شفیعیون. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- کمال‌الدین اسماعیل اصفهانی. (۱۳۴۸). *دیوان*. تصحیح حسین بحرالعلومی. تهران: کتابفروشی دهخدا.
- کنبو، محمد صالح. (بی‌تا). *شاهجهان‌نامه (عمل صالح)*. تصحیح دکتر وحید قریشی و تحشیه دکتر غلام یزدانی. مجلس ترقی ادب.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۶۸). *تذکره پیمانه*. تهران: کتابخانه سنایی.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۶۹). *کاروان هند*. جلد ۲. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- لاهوری، عبدالحمید. (۱۸۶۸ م.). *پادشاه‌نامه*. تصحیح مولوی کبیرالدین احمد و مولوی عبدالرحیم متعلقین. کلکته: کالج پریس
- لاهوری، عبدالستار بن قاسم. (۱۳۸۵). *مجالس جهانگیری*. تصحیح، مقدمه و تعلیقات عارف نوشاهی و معین نظامی. تهران: میراث مکتوب.
- لطفعلی بیگ آذر بیگدلی. (۱۳۷۸). *آتشکده آذر*. تصحیح میرهاشم محدث. تهران: امیرکبیر.
- لکهنوی، آفتاب رای. (۱۳۶۱). *ریاض العارفین*. تصحیح حسام‌الدین راشدی.
- مدرّس. میرزا محمدعلی. (۱۳۵۳). *ریحانة الادب فی تراجم المعروف*. جلد ۶. تبریز.
- مستوفی، حمدالله. (۱۳۸۹). *نزهة القلوب*. به سعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج. تهران: اساطیر.
- ملک شاه حسین سیستانی. (۱۳۸۶). *تصحیح انتقادی تذکره خیرالبیان*. پایان‌نامه مقطع دکتری. پژوهش عبدالعلی اویسی کهخا. به راهنمایی طاهره خوشحال دستجردی. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- مولوی محمد مظفر حسین صبا. (۱۳۴۳). *روز روشن*. تصحیح و تحشیه محمدحسین رکن‌زاده آدمیت. تهران: کتابخانه رازی.
- میرعبدالرزاق صمصام الدوله شاهنواز خان. (۱۳۸۸). *بهارستان سخن*. تصحیح و تعلیق عبدالمحمد آیتی و حکیمه دسترنجی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- نصرآبادی، میرزا محمدطاهر. (۱۳۷۸). *تذکره نصرآبادی*. تصحیح احمد مدقق یزدی. یزد: دانشگاه یزد.
- نصیرای همدانی. نسخه ۲۴۶۴/۱۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. دیوان نصیرای همدانی.
- \_\_\_\_\_ نسخه ۱۳۹۰۲ کتابخانه ملی. غزلیات نصیرای همدانی.

- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۷۳۲. منشآت نصیرای همدانی.
- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۴۱۷۱/۳۱ کتابخانه ملی ملک.
- \_\_\_\_\_ نسخه ۲۳۳۸ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. مثنویات نصیرای همدانی.
- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۵۴۰۳ کتابخانه ملی ملک. منشآت نصیرای همدانی.
- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۶۷۱۰/۳۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. منشآت.
- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۱۰۱۸۰/۴ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. منشآت نصیرای همدانی.
- \_\_\_\_\_ نسخه شماره ۴۰۹۷/۶ کتابخانه ملی ملک.
- نفیسی، سعید. (۱۳۶۳). *تاریخ نظم و نثر در فارسی*. جلد ۱. تهران: کتابخانه فروغی.
- هاشمی سندیلوی، شیخ احمدعلی خان. (۱۳۷۲). *تذکره مخزن الغرائب*. به اهتمام دکتر محمد باقر. جلد ۵. اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- هدایت، محمود. (۱۳۵۳). *گلزار جاویدان*. تهران: بی‌نا.
- واله داغستانی، علی‌قلی. (۱۳۸۴). *ریاض الشعرا*. محسن ناجی نصرآبادی. جلد ۴. تهران: اساطیر.
- وحید قزوینی، میرزا محمدطاهر. (۱۳۸۳). *تاریخ جهان‌آرای عباسی*. تصحیح سید سعید میرمحمدصادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.